



## رابطه حق و تکلیف و نسبت آن با شرایط ناگوار جهان / جنگ افروزی آمریکا فاقد توجیه تئوریک و حق محور است

رابطه حق و تکلیف و نسبت آن با شرایط ناگوار جهان / جنگ افروزی آمریکا فاقد توجیه تئوریک و حق محور است دکتر افروغ با بیان اینکه مفهوم حق با تکلیف پیوند خورده است...

عماد افروغ در گفتگو با مهر :

رابطه حق و تکلیف و نسبت آن با شرایط ناگوار جهان / جنگ افروزی آمریکا فاقد توجیه تئوریک و حق محور است دکتر افروغ با بیان اینکه مفهوم حق با تکلیف پیوند خورده است، جنگ افروزی آمریکا و متحدان اش را فاقد توجیهات فلسفی و تئوریک و حق محورانه دانست و گفت: رفتار آنها توجیهات فلسفی و نظری ندارد و اگر هم داشته باشد، بهانه است و بیشتر توجیهات منفعت طلبانه و توجیهات منفعت جویانه استکباری و صهیونیستی دارد. دکتر عماد افروغ پژوهشگر و جامعه شناس کشورمان در گفتگو با خبرنگار مهر، در مورد نسبت حق و تکلیف درباره انسان گفت: یکی از سخت ترین و پر چالش ترین سؤالی که به نوبه خود موجب طرح دیدگاه های مختلف ذیل فلسفه سیاسی شده، همین بحث حق و تکلیف است. هرچه به دوران جدید نزدیکتر می شویم، آشنایی تفصیلی تر و خودآگاهانه تر نسبت به مفهوم حق در فرایند رشد فکری بشری بیشتر می شود.

وی افزود: همواره مضمون حق مطرح بوده و تمام درگیری ها و منازعاتی که در تاریخ بشر صورت گرفته است، مستقیم و غیرمستقیم، خودآگاه و ناخودآگاه، ناظر به همین مضمون است. منتهی اینکه ما به این نتیجه برسیم که بشر هم حق دارد و باب مستقل نظری و اندیشه ای برای آن باز کنیم، یک پدیده نوینی است که در غرب شکل گرفته است، اما این به این معنی نیست که توجه به مضمون و یا حتی واژه آن در غرب یا در اسلام سابقه ندارد؛ خیر، بلکه به این معنی است که این مفهوم به صورت جدی و آشکار در دوران جدید در دستور کار قرار گرفته است و این یک امتیاز برای غرب مدرن به ویژه پس از رنسانس و اصلاحات دینی محسوب می شود.

ریشه های جامعه شناختی سیاسی پیدایش مفهوم حق محوری انسان

این استاد دانشگاه تصریح کرد: اما باید به دو نکته توجه کنیم، یکی ریشه های جامعه شناختی سیاسی پیدایش این مفهوم و یکی ملزومات و مبانی این مفهوم است. به لحاظ جامعه شناختی سیاسی اگر کلیسا آنگونه رفتار نمی کرد و نگاه تکلیف مدارانه صرف و به دور از حق مداری در دستور کار خود قرار نمی داد، شاید چنین اتفاقی در غرب رخ نمی داد. در واقع بشر به لحاظ طغیانی که در مواجهه تکلیف گرایانه قرون وسطایی از خود بروز می دهد به مفهوم حق می رسد، یعنی ریشه های جامعه شناختی دارد نه ریشه های صرفاً نظری و فلسفی.

دکتر افروغ یادآور شد: اگر بشر غربی یک مفهوم شناسی عمیق و دقیقی از حق می کرد متوجه چند نکته می شد، البته به مرور متوجه برخی نکات شده است، اما هنوز در جاهایی لنگ می زند، آنان هنوز کاملاً متوجه نشده اند که نمی شود برای بشر حقی قائل شد مگر اینکه برای او غایتی قائل شویم و این نسبت حق و غایت از بستر مفهومی به نام «ذات» می گذرد. یعنی بشر در صورتی می تواند واجد حق باشد که واجد ذاتی، ولو ذات منبسطی باشد. پس نگاه ذات زدایانه و غایت زدایانه نمی تواند نسبت خوبی با مفهوم حق برقرار کند و آیا می توان از ذات بگوییم اما از خالق ذات نگوییم و آیا می شود از اصل و تکیه گاه دم نزد و از ذاتی دفاع کرد و به تبع از حقی گفت؟

وی افزود: پس آنهایی که در بستری از خدازدایی، صحبت از حق انسان می کنند، به تبع نمی توانند صحبتی از ذات کنند و بالمآل نمی توانند سخنی از حق بگویند و این حق پا در هوا می ماند. حتی اگر شما حق را به ذات انسان برگردانید اما این ذات تکیه گاهی به اسم خدا نداشته باشد نمی تواند توجیه و تداوم داشته باشد. چرا از اومانیزمی که می خواهد از حق انسان بگوید، نهیلیزم زاده می شود؟ و چرا از مدرنیسمی که می خواهد از مفهوم ترقی و پیشرفت با تکیه بر انسان و خرد انسان و نوعی آزادی انسان دم بزند یکباره به تعبیر پست مدرنها، قاتل انسان سر در می آورد؟ به تعبیر پست مدرنها مدرنیسم یا اومانیزم خدا را کشت و ما هم انسان را کشتیم؛ و نتیجه آن خدا کشی این انسان کشی است.

وضعیت فعلی غرب مصداق هشدار قرآن / غرب به قیمت نفی خدا از خودش دم زد، اما خودش هم فراموش شد

این جامعه شناس تصریح کرد: ما نمی توانیم بدون تکیه به خدا از انسان و حق او دم بزنیم، در اینجا نیز داستان نسبت حق و تکلیف وجود دارد. حق انسان با تکلیف او در برابر خدا معنادار و موجه می شود. اما حالا آیا می توانیم بدون توجه به حق انسان، در ساحت معرفت شناسی و فلسفه سیاسی و نه ساحت وجودی، از خدا دم بزنیم؟ کلیسا و قرون وسطی به قیمت نفی انسان از خدا دم زد و با آن واکنش افراطی روبرو شد. پس ما اگر می خواهیم دم از خدا بزنیم نباید انسان را فراموش کنیم. در بستر آموزه های اسلامی، خدا و

انسان یک رابطه متقارن دارند؛ چقدر زیبا استاد مطهری می گوید: آن کسی که درد انسان دارد، درد خدا هم دارد و آنکه درد خدا دارد، درد انسان هم دارد؛ یعنی من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ و به زیبایی قرآن در سوره حشر می فرماید: به مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، خدا هم آنها را اسیر خود فراموشی کرد. چقدر زیبا قرآن داستان غرب را می گوید؛ می فرماید خدا را فراموش کردند تا خودشان را اثبات کنند و خداوند آنها را دچار خودفراموشی کرد.

وی با بیان اینکه غرب به قیمت نفی خدا از خودش دم زد، اما خودش هم فراموش شد، گفت: البته معتقدم که غرب امروز متوجه شده است که دردش کجاست و باید به خدا رو بیاورد. ولی ریشه این جهل را باید در کلیسا و نزاع های کلیسایی جستجو کرد که آنقدر تکلیف‌گرایانه به انسان نگرست تا انسان را به واکنش وادار کرد. اما راه گریز از این اومانیزم افراطی و خرد خودبنیاد در واقع یک نوع خداگرایی منهای انسان نیست، بلکه توجه به این رابطه متقارن خدا و انسان است و اگر این مسئله درک شود مبدأ و منشأ رابطه حق و تکلیف به دست می آید؛ یعنی انسانی که می خواهد از حقیقت بگوید، باید به تکلیفش هم توجه داشته باشد.

وی افزود: ولی این تکلیف لایه های متعدد دارد و زیرین ترین لایه این است که باید خداگرایانه دم از حق انسان بزند و یادش نرود که اگر می خواهد از حقی دفاع کند حتماً تکلیفی در قبال خدا دارد و تا به خدا وصل نشود نمی تواند از حق خود بگوید و یا از حق دیگران بگوید و از آن دفاع کند؛ به تعبیر حافظ &#171;من از آن روز که در بند توام آزادم». ممکن است بگویید این مسئله در عرفان ماست؛ خیر. من متفکری در غرب سراغ دارم که می گوید تا متصل به خدا نشوی، آزاد نمی شوی و تا آزاد نشوی نمی توانی خود را تغییر دهی و تا نتوانی خود را تغییر دهی نمی توانی دیگری و جهانی را تغییر دهی و این زیرین ترین لایه است.

افروغ یادآور شد: خب تو یک انسان متصل به خدا هستی، پس تکلیف داری که از حق الهی خودت دفاع کنی، خب این حق چیست؟ یعنی زیر بار زور و ظلم نروی. خب در قبال حق دیگری هم وظیفه داری. حالا این حق زوایای مختلف دارد که بستگی به هستی شناسی ما دارد و بین هستی شناسی و حق یک رابطه است و هستی شناسی نیز ابعاد فردی، جامعه ای، گروهی، جهانی و... دارد که بستگی به هر کدام از این هستی ها حق های مختلف تعریف می شود و البته این مفهوم بدون اتکابی به نام خدا توجیه نمی شود. این مطالبی که گفتم در ساحت فیلسوفان و اندیشه ورزان است که حتی مادی گراترین افرادی که در سده 20 شناخته می شدند امروز دم از خدا و معنویت و عرفان می زنند. مادی گراترین افرادی که در محافل فلسفی به تفکرات ماتریالیستی معروف هستند به این معنا رسیدند که این ماده یک امر مشروط است و باید یک شرط بلا شرط داشته باشد، که آن خداست و باید یک جهت داشته باشد که آن جهت خداست؛ یعنی ساختار غایی عالم خداست و مبدأ عالم هم خداست و چه زیبا از خدا شروع شد و به خدا ختم شد و در این بین یک حرکت و شدنی برای انسان قائل می شوند و این شدن بدون ذات هم امکان پذیر نیست.

مفهوم حق با تکلیف پیوند خورده است/شرایط ناگوار امروز جامعه جهانی ناشی از منفعت طلبی است

وی با بیان اینکه مفهوم حق با تکلیف پیوند خورده است، افزود: نمی توان از حق گفت بدون اینکه به تکلیف پرداخت و بالعکس و همان تعبیر حضرت امیرالمؤمنین (ع) که فرمود: بدان که حق طرفینی است. وقتی بحث طرفینی به میان می آید، پای مسئولیت به میان می آید و هر چیز ربطی که می خواهد ناظر به حق باشد، تکلیفی دارد.

افروغ در تشریح دیدگاه های مختلف در مورد حق و تکلیف گفت: لیبرالها چون فقط به فرد اصالت می دهند، عقلانیتشان هم عقلانیت فردی است، لذا صرفاً عقلشان دائر مدار حق و تکلیف فردی است و اینجا دعوای زیاد است و خیلی از لیبرالها سعی کردند از دل این نگاه فردگرایانه منفعت جویانه یک نوع اخلاق متوجه دیگری را هم بیرون بکشند اما با مخالفت هایی روبرو شدند، مثلاً متفکری به نام &#171;استریا» نویسنده کتاب &#171;عدالت برای اینجا و هم اکنون» با چالش هایی روبرو شده است، بر این مبنا که به سادگی نمی توان عدالت یا اخلاق را با مفهوم عقلانیت حسابگرایانه فردی گره زد؛ و اگر واقعاً اخلاق و عدالت می خواهیم باید توجه به دیگری باشد و این توجه به دیگری کردن، الزاماً با عقلانیت حسابگرایانه و فردگرایانه سازگار نیست، یعنی &#171;نوع دوستی» با لذت گرایی سازگار نیست و اگر در ابتدا یک تفکر دیگرگرایانه نداشته باشی نمی توانی از اخلاق و عدالت بگویی. در برابر اینها سوسیالیستها هستند که اصلاً فرد را به حساب نمی آوردند و جمع برای آنها اهمیت دارد و به تبع، حقیقتان جامعه ای تعریف می شود و فرد نادیده گرفته می شود و البته نگاه های سومی هم شکل گرفته است که هم فرد و هم جامعه را اصیل می شمارد.

وی در پاسخ به این سؤال که آیا شرایط ناگوار امروز جامعه جهانی به ویژه جنگ ها بیشتر بر اساس نگاه حق محور انسان غربی نیست؟ گفت: اولاً نباید با مسئله ساده برخورد کرد و لایه های تو در تو را ندید. وقتی می گوئیم که غرب در مباحث فلسفی و نظری خود، بتدریج متوجه خدا می شود، منظور اندیشمندان و فیلسوفان غرب است نه صاحبان قدرت. نکته دیگر اینکه مردم عامه و توده ها هیچگاه غربی به معنای مصطلح نشدند که حالا بخواهند از غربی شدن خارج شوند؛ درست است صاحبان قدرت آنها را سوار موج و بالا و پایین می کنند، اما اینطور نیست که ما فکر کنیم الزاماً تمام کسانی که در غرب زندگی می کنند لیبرال یا قدرت طلب و یا مثلاً منفعت جو هستند؛ خیر. محافل علمی و آکادمیک که بیشتر با مفاهیم سروکار دارند و به نقد دیدگاه های نظری می پردازند، به سمت معنویت و خدا روی آورده اند و البته صاحبان قدرت اتفاقاً ممکن است سوء استفاده هم بکنند و بگویند حالا که خدا برگشته است، ما

هم به نام خدا مثلاً به فلان کشور حمله می کنیم و در واقع به هر بهانه ای انگیزه های منفعت جویانه خود را تسریع می بخشند.

این استاد دانشگاه تأکید کرد: این وضعیتی که برای جهان اسلام اتفاق افتاده است به خود جهان اسلام برمی گردد. چه بلایی بر سر جهان اسلام آمده که اینقدر متشتت است و فرصت را فراهم کرده تا «دیگری» - که از جنس دین هم نیست - به خودش اجازه دهد و بیاید در سرنوشت یک جامعه اسلامی دخالت کند؟ اگر جهان اسلام متحد بود و خودش به مسائل خود سامان می داد و اگر خود متوجه مفهوم حق و تکلیف می بود و صرفاً نگاه متحجرانه و سلفی گرایانه و به دور از خدا و انسان نداشت و اگر سران کشورهای اسلامی متوجه منافع و مصالح ملت های خود بودند و سرسپرده نبودند و یک عقبه فلسفی و عقلی را برای خود سامان می دادند، یا عبرتی از گذشته می گرفتند، داستان به اینجا می کشید؟! هم اکنون در جوامع اسلامی از چه تفکری آسیب می بینیم؟ آیا از تفکر معتزله یا اصولی گری در جامعه شیعی آسیب می بینیم یا از تفکر اشعری گری، وهابی گری و سلفی گری و تفکر اخباری؟ ما اگر به مسائل عقلی توجه می کردیم و از تاریخ اسلام عبرت می گرفتیم و به آموزه های اصیل اسلامی تن می دادیم شاهد این حوادث ناگوار نبودیم و مایه تأسف است که با وجود بسترهای بسیار مهیا و مناسب برای ایجاد وحدت مسلمین، شاهد تفرقه هستیم.

نظام سرمایه داری در پی نجات از تضادهای ذاتی خویش است

افروغ افزود: درست است که اگر وضعی در جهان اسلام است، این توجیهی برای حمله نیست، اما اگر مقاومت و سد محکمی وجود داشت، آنها هیچگاه اجازه حمله به خودمی دادند؟ آمریکا با چه مجوزی می خواهد این حمله (به سوریه) را ترتیب دهد؟ چه کسی این مجوز را به او می دهد؟ خودشان یک غائله ای را ایجاد می کنند و بعد که به نتیجه نمی رسند غائله دیگری را تعریف می کنند و ترتیب می دهند. البته اگر روزنه ای در سوریه نبود هیچگاه این غائله ایجاد نمی شد. اگر سوریه خود به مفهوم حق توجه می کرد و اگر حق شهروندان برای او مهم بود امروز از همان روزنه نمی خورد و بستر مستعدی برای مانور سلفی ها فراهم نمی شد و الا سلفی چه کارش به عقل و حقوق انسانی و شهروندی؟ اصولاً آدم سلفی که تفکر ندارد و فقط به دنبال یکسری توجیهات القائی است که از بالا به او تزریق کنند و آنها را اینگونه بار آورده اند.

وی با بیان اینکه نظام سرمایه داری با نوع عملکردی که در جهان دارد به دنبال نجات خود از تضادهای ذاتی اش می باشد، افزود: در جهان کنونی، نظام سرمایه داری به دنبال یکجانبه گرایی و یک پارچه کردن عالم است و می خواهد از این طریق خود را از تضادهای ذاتی اش نجات دهد. چون نظام سرمایه داری سه تضاد ریشه ای و کهن دارد- شاید هم زیادتیر شده باشد- یکی تضاد سود و نیاز است، یعنی سود سرمایه دار با نیاز مردم سازگار نیست. یکی تضاد مبنا و بنا است، یعنی ناسازگاری دولت حداقلی با سیاست های امپریالیستی جهان گیرانه، و تضاد دیگر خود ویرانگری خرد خودبنیاد است، اگر خرد، خدابنیاد بود، خودویرانگر و ویرانگر نبود. به نظر می رسد این جنگ ها و درگیری ها صبغه مذهبی هم دارد، نه جنگ بین ادیان، بلکه جنگ سرمایه داری انسان سوز و خداگریز علیه مذهب حق گرای خدابنیاد و معنویت گرا.

وی با اشاره به نگاه منتقدانه متفکران غرب نسبت به نظام سرمایه داری گفت: همین آقای استرنا در کتاب «فلسفه سیاسی و اجتماعی» خود به فلسفه جنگ ساز و فلسفه صلح ساز اشاره می کند و می گوید تاکنون فلسفه جنگ ساز حاکم بوده است و باید به سمت فلسفه صلح ساز برویم. خب این فرد به عنوان یک لیبرال، دم از فلسفه صلح ساز می زند اما شما به عنوان منادیان لیبرالیسم جنگی را ایجاد می کنید که با مبانی و توجیهات متفکران اصلی خودتان هم در ظاهر ناسازگار است.

هرچه می کشیم از عدم اتحاد جهان اسلام است

این جامعه شناس جنگ افروزی آمریکا و متحدان اروپایی اش به کشورهایی چون افغانستان و عراق را فاقد توجیهات فلسفی و تئوریک و حق محورانه دانست و گفت: رفتار آنها توجیهات فلسفی و نظری ندارد و اگر هم داشته باشد، بهانه است و بیشتر توجیهات منفعت طلبانه استکباری و صهیونیستی دارد. شاید توجیهات تئوریک دست و پا کنند، اما قابل پذیرش نیست و عمل بسیاری از استراتژیستهای آمریکا و در پوشش روشنفکری مثل فوکویاما و هانتینگتون در نامه 58 نفر معروف که جنگ علیه عراق را توجیه کردند، بسیار شرم آور بود و حداقل در ظاهر با لعاب آزادی خواهی و حقوق بشر ناسازگار است. اما منظور من از این سخنان مربوط به فیلسوفان آزاد اندیشی است که خودشان مخالف جدی سیاستهای نظام سرمایه داری و جاه طلبانه هستند. در کنار آن روشنفکرانی که توجیهاتشان در حمایت از سیاستهای نظام سرمایه داری ننگ آور است، ما افرادی مثل چامسکی و یا مرحوم ادوارد سعید را هم داریم.

دکتر افروغ در پایان وضعیت فعلی در منطقه را ناشی از عدم وحدت خواند و گفت: هرچه می کشیم از عدم اتحاد جهان اسلام است. اگر وحدت بود و اگر تفکر عقلانی و فلسفی بود این وقایع بر جهان اسلام نمی رفت و من معتقدم آنچه بر سر مرسی در مصر آمد به خاطر تفکر اخباری و سلفی او بود و اگر مرسی تفکر فلسفی و عقلانی می داشت، کار به اینجا کشیده نمی شد و الحمدلله انقلاب اسلامی ایران دارای صبغه و سابقه فلسفی پرنرنگ صدرایی و دلالت های ناثنویت گرایانه و دیالکتیک آن است که توجه به آن می تواند رهگشای بسیاری از مسائل جهان اسلام و کشور باشد.

